



21 جون 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش پنجاه و هفتم)

ورود محمدنادرخان به خوست - سرآغار راه دشوار:

محمدنادرخان با برادرش شاه ولی خان بتاريخ 17 حمل 1308 (6 مارچ 1929) پشاور را به عزم رفتن به خوست درولایت جنوبی ترک کرد و اما در راه به شهرک "تل" (تهل) برای دیدار با مکوناچی Maconachie - پولیتکل ایجنت درایجنسی گرم توقف نمود. محمدنادرخان پس از مذاکره با مکوناچی خواست به "پاراچار" برای ملاقات با شاه محمود خان برادر دیگر خود که از جانب حکومت سقوی برای تنظیم امور جنوبی توظیف شده و نیز یک نامه از حبیب الله عنوانی محمدنادرخان را با خود داشت و در آنوقت در جاجی بود، ملاقات نماید. سه برادر همان شب در پارچار باهم دیدار کردند و به تبادل افکار راجع به آینده پرداختند. در این ملاقات نادرخان به شاه محمود خان توصیه کرد که: «ما کاری نکنیم که مردم تصور نمایند که مخالف امان الله خان هستیم، زیرا در آنصورت در چشم مردم بد جلوه میکنیم» و شاه محمود خان را ماموریت داد که اعتماد مردم را بدست آورد. در این موقع شاه محمود خان نامه حبیب الله کلکانی عنوانی محمد نادرخان را که از کابل با خود آورده بود، با یک بسته مسکوک طلا به نادرخان تسلیم داد. ساعت 8:30 صبح هشتم مارچ محمدنادرخان و شاه ولی خان به عزم خوست به "علیزائی" برگشته و شاه محمودخان و همراهانش نیز بعد از نیم ساعت از طریق "پیوار" عازم "اریوب" جاجی شدند و محمدنادرخان با شاه ولی خان بعد از ظهر همان روز 19 حمل 1308 (8 مارچ 1929) به مقصد خوست از طریق کوهات از سرحد گذشتند. با این ترتیب سفر پرماجرا و در عین زمان حرکت بسوی یک تحول مهم و سرنوشت ساز در تاریخ معاصر کشور آغاز گردید.

شاه ولیخان در کتاب "یادداشتهای من" می نویسد: حاجی نواب خان از پشاور با ما یکجا شده بود. وی از سران لوگر و از خدام صادق وطن بود. شب در منزل یکی از خوانین نوری سپری شد و صبح دو اسپ و یک گاو برای سواری و سامان ما از خوست رسید؛ سپهسالار و من و حاجی نواب خان براه افتادیم. کم کم به خوست نزدیک شدیم و از مردم شنیدیم که به دلیل اختلافات بین اقوام صبری و منگل که خصومت دیرینه باهم داشتند و نیز نارضایتی آنها از اجراءات حکومت آنجا در حل اختلافات، از مدت چند روز بدانسواقوام مذکور قلعه خوست را تحت محاصره قرار داده بودند و اما وقتی از آمدن سپهسالار اطلاع یافتند از حمله منصرف شدند. با ورود ما در آن شهر مردم و نیز حاکم و قوماندان عسکری آنجا از ما پذیرائی کردند و راه آشتی را در پیش گرفتند. شب را دریا لاحتصار خوست بسربردیم و سپهسالار مردم را برای یک جرگه قومی دعوت کرد. روز بعد جرگه دایر شد و سپهسالار با ایراد یک بیانیه هدف آمدن خود را برای مردم تشریح کرد و حمایت و همکاری شانرا برای نجات وطن تقاضا نمود که مردم به آن تعهد بستند. سپهسالار گفت: حال وقت آن است که نقشه قیام ملی طرح شود و فعالیت آغاز گردد.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

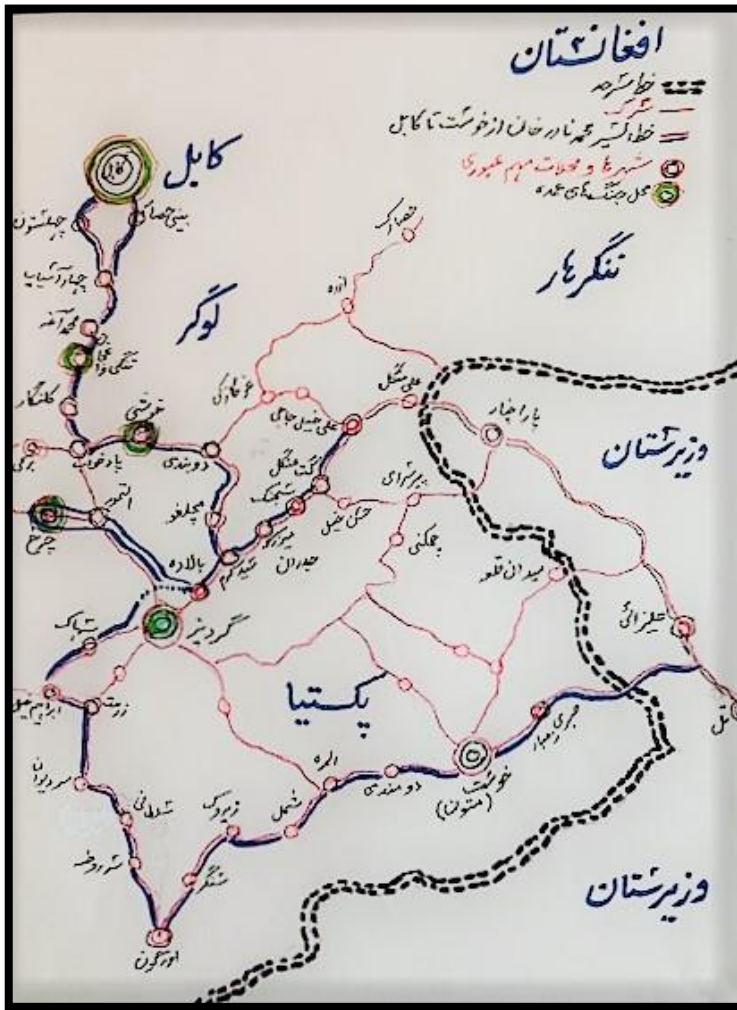
افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

شاه ولی خان می نویسد: «ماه رمضان در خوست به پایان رسید. سپهسالار سردار شاه محمودخان غازی را با الله نواز خان به خوست احضار فرمود؛ مجلس ها شروع گردید و عاقبت تجویز شد که باید به سه منطقه تقسیم شویم: سردار شاه محمودخان به جاجی برود و آنجا قوای قومی را تشکیل داده خود را به گردیز برساند؛ من [شاه ولی خان] در قبایل منگل بروم و در آنجا ترتیبات گرفته خود را به گردیز برسانم. خود سپهسالار به جدران برود و به اتفاق مردم آنجا به گردیز عزیمت کند. الله نوازخان نیز در معیت سپهسالار باشد و مرکز تمام هدایات و عملیات در همان جای خواهد بود که سپهسالار تشریف دارد. برای اخذ هدایات و داناندن سران قوم و مشوره های لازمه چند روز دیگر در خوست ماندیم و هر روز مجلس های قومی برپا می شد.» [موجودیت الله نواز با محمدنادرخان از برای آن بود که موصوف، چنانچه قبلاً تذکر رفت - یکی از اشخاص رابط با انگلیس ها از جانب محمدنادرخان تعیین شده بود و شخص معتمد آنها در این وظیفه بود.]

شاه ولیخان می افزاید: «غوث الدین خان پسر جاندادخان احمدزائی نیز به وکالت قوم خود در این جرگه حضور داشت، مشارالیه با دیگر سران قوم احمد زائی پیشنهاد نمود که باید سپهسالار در همین جا اعلان سلطنت کند... اگر سپهسالار در اینجا اعلان سلطنت نکند، مردم تصور می کنند که او برای اعلیحضرت امان الله خان خدمت میکند و آتش فتنه تیزتر خواهد شد... سپهسالار بطور قطع از قبول و اعلان سلطنت ابا ورزید و گفت: "من از این قیام تنها یک چیز میخوام و آن نجات افغانستان از خطر است و برای این آرزو خاندان خود را در دست دشمن گذاشتم، خودم نیز با این بیماری و بی سرانجامی آمده به هرنوع قربانی آماده میباشم. امر سلطنت به فکر من تنها به فکر مردم سمت جنوبی مربوط نیست، این قضیه به عامه ملت افغانستان تعلق دارد. من برای سلطنت نیامده ام، شما نیز درین قیام ملی آرزوهای پاک خود را به منافع مادی آلوده نسازید. منظور اول ما باید شستن دامن تاریخ ما از این لکه بدنامی باشد، آنگاه مسئله سلطنت خود بدست عامه ملت افغانستان فیصله خواهد شد. بیان سپهسالار تأثیر خود را بخشید، عامه اهل مجلس قناعت کردند و غوث الدین خان نیز قبول کرد. سردار شاه محمود خان با هدایات مفصل جانب جاجی و من جانب منگل رفتیم و سپهسالار بسوی جدران حرکت کرد.» (شرح مزید دیده شود- شاه ولی خان: "یادداشت های من"، صفحه 53 - 56)

مردم دریخیل به اتهام اینکه محمدنادرخان برای اعاده سلطنت شاه امان الله خدمت میکند، مانع عبور او بطرف جدران شدند، لذا محمدنادرخان برای جلوگیری از برخورد بین جدران و دریخیل ناگزیر به تغییر سمت حرکت خود بطرف اورگون شد و بتاريخ 16 حمل از چانخواه به اورگون رفت، اما از اورگون تا گردیز قریه های مردم سلیمان خیل و خروت قرار دارند که به دلیل مخالفت با شاه امان الله با قوای سقوهمکار شده بودند. سران سلیمان خیل نزد محمدنادرخان آمدند و گفتند که اگر اعلام سلطنت کند، آنها حاضرند در همکابی او قرار گیرند و چون محمدنادر خان باردیگر از قبول سلطنت ابا و ورزید، آنها پیشنهاد دیگر کردند که یکی از برادران خود به سرلشکری آنها مقرر کند تا با قوای امان الله که در حال پیشرفت بسوی غزنی بود، به مقابله پردازد. نادرخان این پیشنهاد آنها را قبول نکرد و سران سلیمان خیل تصمیم گرفتند تا راه بطرف گردیز را به روی محمدنادرخان ببندند. نادرخان عجله کرد تا قبل از بسیج قوای سلیمان خیل از راه های دشوارگذار به همراهی تعدادی از مردمان خوست و جدران شبان شب بطرف سهاک حرکت کند. آنها صبح زود به آنجا رسیدند و سپس با عبور از حواشی گردیز خود را به بالا ده (ده بالا) که مقر احمدزائی ها و غوث الدین خان است، رسانیده و در یک قلعه همجوار اقامت گزیدند.



نادرخان قبل از رسیدن به بالاده، الله نوازخان را به گردیز فرستاد تا حاکم اعلیٰ عبدالحکیم خان (برادر وزیر عبدالعزیزخان بارکزی وزیر داخله در دوره امانی) و قوماندان عسکری جنرال محمد صدیق خان (برادر شیرجان خان وزیر دربار سقوی) را جهت مذاکره به بالاده دعوت نماید و نیزاز شاه ولی خان که در "گت منگل" رسیده بود، خواست به بالاده بیاید. آنها به بالاده آمدند و به مذاکره پرداختند، ولی به کدام نتیجه قاطع دست نیافتند. عبدالحکیم خان و محمد صدیق خان حوالی شام مرخص شدند.

در این وقت غوث الدین خان آمد و اعتراض کرد که چرا محمدنادر خان به آن دو اجازه بازگشت داده است و باید آنها را محبوس میکرد و اینرا گفته بیرون شد و چون آن دو نفر در حال سوار شدن بر اسب های خود بودند، بر آنها فیر کرد و در اثرتبادله فیرها چند نفر گردیزی

کشته شدند و حاکم اعلیٰ و قوماندان عسکری در دست غوث الدین خان اسیر گردیدند. چون نادرخان از این جریان آگاه شد، با تأثر عزم کرد که بالاده را ترک کرده به گت منگل برود. شاه ولی خان با بعضی سران قومی از جمله عبدالغنی خان گردیزی و برادرانش به صوب گردیز حرکت کردند. با این ترتیب محمدنادرخان در سجنک (در حواشی گت منگل که به فاصله تقریباً 30 کیلومتر از گردیز فاصله دارد)، در نزدیک قلعه اصیل خان منگل اقامت اختیار کرد و شاه محمود خان در جاجی و الله نوازخان بین گردیز و سجنک در رفت و آمد بود.

جنگ چرخ و شکست نادرخان:

شاه ولی خان در کتاب "یادداشتهای من" می نویسد: «چندروز بعد مکتوب سپهسالار رسید که در آن عزیمت خود را از سجنک جانب لهوگرد [لوگر] ابلاغ کرده بود، بنده به حیرت شدم، در حالیکه هنوز ترتیبات ما کامل نشد و سرتاسر لهوگرد در دست دشمن است، چگونه سپهسالار بدانصوب عزیمت کرده و درین اثنا غوث الدین بدون اطلاع به سپهسالار و من، محمدصدیق و عبدالحکیم را رها نموده، بکابل فرستاده بود. هنگامیکه سپهسالار جانب لهوگرد حرکت میکرد، حبیب الله خبر شد و پینه بیگ جرنیل امانی را که اکنون جرنیل عساکر خودش بود، با تجهیزات مکمل و عساکر زیاد شبانشب

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

به شتاب فرستاد. پینه بیگ بطور ناگهانی به همراهان مختصر سپهسالار حمله کرد، اگر فضل خدای متعال و تدبیر حربی سپهسالار و شجاعت و استقامت او نمی بود، بلا شبهه با آن افراد قلیل ملکی و تجهیزات نامنظم و آن همه بی سروسامانی دستگیر و یا کشته میشد. سپهسالار درحالیکه همه مناطق حاکمه در دست عسکر کابل بود، بیک تدبیر حربی معجزه آسا خود و همراهان خود را از خطر نجات داد و از میان باران گله [گلوله] به سلامت [از راه التور] به سجنک رفت. « (مأخذ بالا.. صفحه 66-67) [شرح مزید با جزئیات این جنگ و علل شکست قوای محمدنادرخان را که از تاریخ 4 تا 7 ثور جمعاً مدت سه روز ادامه یافت، میتوان در کتاب "بحران و نجات" از صفحه 165 تا 172 مطالعه کرد که تفصیل آن در اینجا نمی گنجد]

انعکاس این شکست از دو لحاظ مهم بود: یکی اینکه شکست چرخ بر روحیه اقوام حامی محمدنادر خان تأثیر بسیار منفی بجا گذاشت و آنها را در ادامه همکاری با محمدنادر دچار تذبذب ساخت و دیگر آشکار شدن ترفندهای حضرت نورالمشایخ که در آنوقت به کتواز آمده بود و از شاه ولی خان طالب ملاقات شد. آنها در قریه نزدیک به گردیز بطور خصوصی باهم صحبت کردند. حضرت بعد از شکایت از شاه امان الله گفت که: «مرکز در دست حبیب الله است، اگر شما بیشتر مخالفت کنید، عایله و خویشاوندان شما را یکسره قتل خواهد کرد، چون من خاندان شما را دوست دارم، بهتر است سپهسالار و شما از جنگ دست بردارید و هندوستان بروید و من کوشش میکنم که عایله شما با پول فراوان نزد شما بیایند.» شاه ولی خان گفت که: سپهسالار به هیچ وجه این پیشنهاد را نخواهد پذیرفت. متعاقباً حضرت نورالمشایخ در سجنک رفت و بار دیگر نظر خود را به شخص محمدنادرخان ابراز کرد. او نیز پیشنهاد حضرت را رد نمود. (مأخذ بالا صفحه 67-68)

شاه محمود خان و معضله جنگ "خوشی" در لوگر:

شاه محمودخان با قوای قومی که در جاجی فراهم آورده بود، بتاريخ 8 ثور 1308 از راه "دوبندی" به مقصد حمله بر "خوشی" حرکت کرد و این همزمان با حمله قوای قومی زیر قومانده محمدنادرخان بسوی چرخ بود. شاه محمودخان بدون اطلاع از نتایج حمله بر چرخ، به قوای خود امر مقابله با قوای سقوی را در خوشی داد که در نتیجه قوای سقوی شکست کرد و مجبور به عقب نشینی شدند و قوای قومی به تعقیب آنها از راه "ازر" به سرخاب و زرغون شهر حمله برده قوای سقوی را مجبور به ترک مواضع شان کردند و در نظر داشتند تا به تنگی واغجان حمله نمایند. قوای سقوی که در پادخواب و درویش بودند، با استفاده از فرصت به "خوشی" حمله کردند و آنجا را مجدداً به تصرف خود درآوردند. خوشی که به حیث "خط رجعت" برای حمله به کابل اهمیت داشت، با این ترتیب دوباره بدست قوای سقوی افتاد و لشکر قومی با مایوسیت زیاد به قبایل خود برگشتند. شاه محمودخان که تا هنوز هم از شکست محمدنادرخان در "چرخ" و عقب نشینی قوایش و برگشت آنها به "بالا ده" و از آنجا به سجنک آگاه نبود، برای تلافی شکست در "خوشی" از راه "مچلغو" بتاريخ 10 ثور به سجنک آمد. این دو شکست همزمان، محمدنادرخان و برادرانش را نگران آینده ساخت و نیز بر روحیه لشکر قومی اثر منفی گذاشت. (برای شرح مزید دیده شود - انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 172 - 175)

پیام حبیب الله به محمد نادرخان:

بروز 25 ثور شخصی بنام مولوی عبدالطیف از مهاجران کوهاتی از کابل به سجنک آمد و حامل یک نامه و یک پیام خصوصی از طرف حبیب الله به محمدنادرخان بود. ارسال این نامه و پیام بعد از دو

شکست مهم در چرخ و خوشی برای محمدنادرخان مهم بود تا بداند که حبیب الله از او چه می‌خواهد. عبدالطیف نامه را به محمدنادرخان داد و از او خواهش کرد که پیام را بطور شخصی به اطلاع شان میرساند و هر دو در خلوت باهم صحبت کردند. هدف از اعزام عبدالطیف و ارسال پیام بازکردن راه مفاهمه بین جانبین بود و آنهم در موقعی که از یکطرف محمد صدیق خان قوماندان عسکری جنوبی با وجود مریضی برای گزارش اوضاع و حصول قواء و تجهیزات بیشتر به کابل رفته و حبیب الله او را در برگشت به جنوبی به رتبه نایب سالاری ارتقا داده و به حیث رئیس تنظیمیه آن سمت مقرر کرده بود. از طرف دیگر حضرت نورالمشایخ روز قبل کوشش کرد تا محمدنادر خان را راضی به برگشت به هندوستان و انصراف از جنگ بسازد. عین همین موضوع در پیام حبیب الله با وعده و وعیدهای دیگر ذکر شده بود، از جمله اینکه اگر محمدنادرخان به کابل بیاید و از جنگ دست بکشد، او حاضراست هرچه ایشان بگوید، به آن عمل خواهد کرد و نیز تمام املاک و جایادهای شانرا واپس داده و خانواده شانرا از قید آزاد میکند. محمدنادر خان با تبسم از پیام خصوصی حبیب الله در حضور مردم یاد کرد که گفته است: بعد از سپیدن به کابل حاضراست مسئله سلطنت را بین ما دو نفر بطور "قرعه" (به اصطلاح عوام "پشک") فیصله نماید.

بروز 29 ثور بار دیگر عبدالطیف از کابل به سجنک آمد، اما این بار تنها نبود، بلکه سردار علیشاه خان آصفی (پسر سردار سلیمان خان عموزاده محمدنادرخان که در ارگ کابل با خانواده زندانی بود) با او یکجا آمده و مکتوب دیگر حبیب الله را برای نادرخان آورده بود. موضوع پیام عیناً مثل سابق بود، تنها با این فرق که این بار با لهجه ملایم، سخن از خواهش و دعوت بود که در صورت عدم توجه، باز هم به خطر جانی خانواده در آن اشاره شده بود، به این عبارت که: «62 نفر افراد خاندان سردار والا در گرو این جواب میباشند». روز 5 جوزا سران قوم جمع شدند و سردار علیشاه خان حقایق را در حضور همه بیان کرد و گفت که: «تمام اعضای خانواده این التماس را میکردند که شما به این تهدیدات سقو اعتناء ندهید...»؛ اظهارات علیشاه خان بسیار صریح بود و همه به این فکر شدند که او را نگذارند به دلیل خطر جانی به کابل برگردد، اما او گفت: «من برمیگردم و با امیر وعده کرده ام». لذا او پس از دریافت جواب از محمدنادرخان، روز بعد با عبدالطیف یکجا به کابل رفت. (انیس، محی الدین: "بحران و نجات"، صفحه 208 – 209)

سردار اسدالله سراج که خودش به حیث شاهد عینی در دربار حبیب الله کلکانی حاضر بود، در این باره می نویسد: «غندمشر علیشاه خان و اینجانب از تاریخی که سپهسالار نادرخان به سرحد افغانستان موصلت کردند، در ارگ محبوس بودیم و همچنان خانواده سپهسالار در حبس بسر می بردند. طرف های عصر بود که عبدالطیف خان مذکور به محبس آمده با غندمشر علیشاه خان و اینجانب دیدن کرده و امر شکستاندن زولانه های ما را داد و گفت فردا این دونفر را بحضور امیر صاحب (بچه سقو) می برم. فردای آن با مشایعت عبدالطیف نزد بچه سقو رفتیم. او در برج شمالی بالای یک آرام چوکی نشسته و پاهای خود را بالای میز کوچک که مقابلش قرار داشت، گذاشته بود. یک نفر پایش را و نفر دیگر شانه هایش را برای رفع خستگی مالش میداد، چه وی بعد از عقب نشینی اردوی اعلیحضرت امان الله خان به غزنین رفت بود تا طرفداران خود را دیده و به ایشان تبریک بگوید. مردم دسته دسته برای عرض تبریک می آمدند. عبدالطیف یاور ما را معرفی کرد و بچه سقو با ما پیش آمد خوب کرد. غندمشر علیشاه خان را مخاطب قرار داده گفت: "نزد سپهسالار بروید و مکتوب مرا ببرید و ایشان را از طرف عایله شان خاطر جمعی بدهید!" و روی خود را بطرف من کرده علاوه نمود: "خودت به محبسی که عایله سپهسالار در آن میباشند، برو و آسوده خاطر باش!". میخواستیم مرخص

شویم، چون وقت نان چاشت بود، ما را نگهداشت و درپهلوی خود جا داد.... عبدالطیف بامداد روز بعد آمده با غندمشرعلیشاه خان روانه سمت جنوبی شدند و مرا به محبسی که عایله سپهسالار در آن بسر می بردند، انتقال دادند... غندمشرعلیشاه خان پیام تحریری بچه سقو را که حاوی مطالب ذیل بود، به سپهسالار نادرخان رسانید: "هرگاه به کابل بیائید، هر رتبه که خواسته باشید، به شما داده میشود و اگر میخواهید به خارج سفر کنید، عایله شما به شما رسانده خواهد شد و علاوه پل گزافی نیز به شما داده میشود. مقصد آنکه با من از در صلح پیش آئید."؛ سپهسالار نادرخان پیشنهادات وی را رد نموده بجواب نوشتند: "من برای خریداری نیستم" و علاوه کردند: "هدف من امنیت مملکت است؛ هر که را که مردم پسند کنند، پسند من است. تو باید از مقامیکه به غدر گرفته ای، استعفا داده جرگه قومی را دائر کنی!"»

اسدالله خان سراج در ادامه می نویسد: «غندمشرعلیشاه خان به مجلسی که عبدالطیف نیز حاضر بود، وضع کابل و ظلم و ستمی را که بر مردم می شد، شرح داد. به غندمشرعلیشاه خان توصیه گردید تا از رفتن به کابل خودداری کند، چه سبب خطر جانی وی خواهد گردید، ولی موصوف آنرا قبول نکرده گفت: "چون قول داده ام که جواب را بیاورم، باید به وعده خود وفا کنم". بچه سقو از دیدن غندمشرعلیشاه خان تعجب کرد و پرسید: "تو چطور آمده یی؟" گفت: "چون وعده کرده بودم جواب مکتوب را می آورم، آمدم". دو روز بعد از مراجعت غندمشرعلیشاه خان ما را دوباره به محبس ارگ بردند.» (سراج، اسدالله: "رویدادهای مهم زندگی اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید"، صفحه 80-83)

جواب محمدنادرخان مثل گذشته رد این پیشنهاد بود که بوسیله سردارعلیشاه خان واپس به حبیب الله فرستاده شد. این جواب موجب برافروختگی شدید حبیب الله گردید و با صدور یک "اعلامیه سرکاری" حکم تکفیر نادرخان را صادر و نیز برای تسلیم دادن او و برادرانش به حکومت جایزه نقدی تعیین نمود که نسخ چاپی این اعلامیه بوسیله طیاره از آسمان گردیز در بین مردم پخش گردید.

(ادامه دارد)